

کارکردگرایی و نظریه انقلاب

نقدی بر نظریه "تحول انقلابی" چالمرز جانسون

دکتر عباس منوچهری ■

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس □

چکیده

نظریه «تحول انقلابی» جانسون در میان نظریه‌های انقلاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. این نظریه عمدتاً در قالب کتابی با عنوان تحول انقلابی Revolutionary Change به قلم جانسون ارائه شده است. با توجه به اهمیت مباحث مربوط به نظریه‌های انقلاب در سالهای اخیر، فهم و نقد نظریه جانسون یک ضرورت آشکار است. هدف این نوشتار این است که نظریه جانسون را در دو بُعد مورد بررسی قرار دهد: یکی در مبانی و مفروضات نظری و دیگری در شیوه نظریه سازی.

مقدمه

مبحث انقلاب از مباحث محوری در جامعه‌شناسی سیاسی است. در میان مجموعه نظریه‌های ارائه شده در مورد پدیده «انقلاب»، نظریه «تحول انقلابی» چالمرز جانسون از جایگاه خاصی برخوردار است. جانسون در مبانی نظری خود سخت و امدار مکتب کارکردگرایی ساختی است. در این مکتب، ثبات، خصیصه ذاتی هر نظام اجتماعی پنداشته می‌شود و به تغییرات کوچک در بطن یک



وضعیت باثبات اهمیت داده می‌شود. جانسون این نگرش را مبنا قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از نگرشهای خاصی در روانشناسی اجتماعی، به طرح نظریه تحول انقلابی می‌پردازد. وی با عنایت به اصالت ثبات در نگرش کارکردگرایانه و محوریت «انحراف» در روانشناسی انحرافات اجتماعی، کنشهای انقلابی را از مقوله انحرافات رفتاری و نوعی آسیب اجتماعی بر می‌شمارد.

به رغم بهره‌گیریهای فراوان از مکاتبی که در زمان طرح نظریه فوق از اعتبار بسیاری برخوردار بوده‌اند، مبانی نظری و شیوه نظریه‌پردازی جانسون دارای ضعفها و اشکالات قابل توجهی است. تحلیلگرانی چون آلوین استفورد کوهن، جان فورن، جک گلدستون و تیدا اسکاچپول^۱، هر یک به نحوی به ارزیابی نظریه جانسون پرداخته‌اند، اما هیچ کدام در حد لازم به ابعاد مختلف آن نپرداخته‌اند. هدف این مقاله معطوف کردن توجه خوانندگان به برخی ضعفهای نظریه جانسون است. بنابراین، ابتدا به برخی از وجوه ضعف عمده در نظریه جامعه‌شناختی کارکردگرایی ساختی اشاره خواهد شد و سپس برخی از اشکالات نظریه‌پردازی جانسون در مورد پدیده انقلاب، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

الف) مفروضات جامعه‌شناختی و مبانی نظری جانسون مفروضات جامعه‌شناختی

بحث تحول انقلابی^۲ جانسون^۲، به طور عمده، متکی است بر جامعه‌شناسی کارکردگرایی ساختی تالکوت پارسونز. این مکتب جامعه‌شناسی تلفیق خاصی است از دو دیدگاه کارکردگرایی برانیلاومالینوفسکی و رادکلیف - براون، و نظریه سیستمهای اجتماعی فون برتالنفی. پارسونز با تأکیدات خاص و گزینشی خویش بر برخی از ابعاد این دو پیشینه فکری، در نهایت، چهارچوب نظری کاملاً منحصر به فرد و مؤثر خویش را شکل داد. پارسونز در این جهت تا حدی پیش رفت که عملاً دست به «وارونه‌کردن» کارکردگرایی زد. در حالی که رادکلیف براون تغییر را خصیصه ذاتی هر نظام اجتماعی می‌دانست، پارسونز ثبات را به عنوان یک

۱. کوهن، آلوین، استفورد، نظریه‌های انقلاب، ترجمه علی‌رضا طبیب، نشر قمرس، تهران ۱۳۶۹.

- Foran, J - Theories of Revolution Revisited: Towards a Fourth Generation : Sociology & Theory 1993. V.II. N.O.I.

۲. جانسون، چالمرز، تحول انقلابی، ترجمه حمید الباسی، تهران.



خصیصه و در نهایت، یک ضرورت مطرح کرد. چنین رویکردی، در نهایت، به گرایش محافظه کارانه پارسونز ختم شد. نظریه سیستمها نیز در چهارچوب نظری پارسونز، سرنوشت مشابهی پیدا کرد. در حالی که فون به تالنفی بر دو بعد ایستا و پویایی سیستم اجتماعی اشاره داشت، پارسونز صرفاً بعد ایستای نظریه سیستمها را در چهارچوب نظری خویش به کار گرفت.

در 'کارکردگرایی' پارسونز، هدف تحلیل و تشخیص نیازهای نظام به عنوان نظام^۱ و 'تعیین طرقي [است] که براساس آن نظام نیازهای خود را مرتفع می سازد'.^۲ تحلیل کارکردی پارسونز همچنین معطوف به 'طبقه بندی کردن مسائلی [است] که کل نظام باید به منظور حفظ موجودیت و حرکت خود به حل آنها پردازد'.^۳ در این زمینه، پارسونز متکی بر یکی از اصول بنیادین کارکردگرایی مالدینوفسکی است. براساس این اصل، اینگونه پنداشته می شود که جامعه به مثابه مجموعه سازمان یافته و وحدت بخشی است که یک کل را تشکیل می دهد و خود متشکل از بخشهای مختلف و متعددی است. طبق این نگرش، جامعه نظامی است^۴ به هم پیوسته و منظم^۵. بر این اساس، پارسونز بر حفظ موجودیت نظام تأکید داشته است. طبق نظر پارسونز، هر تغییری، در نهایت، معطوف به برگشت به نوعی تعادل است. چنین تعادلی از دو طریق قابل حصول است: یکی از طریق اجتماعی شدن و دیگری از طریق کنترل اجتماعی. با این دو شیوه، طبق نظر پارسونز، می توان رفتار افراد جامعه را به نحوی که از لحاظ نظام اجتماعی موجود مورد قبول باشد، هدایت کرد.^۶ در فرایند اجتماعی شدن، ارزشها نقش تداوم حیات را از طریق تطبیق افراد با فرهنگ موجود ایفا می کنند. کنترل اجتماعی نیز خود مانع از انحراف فرد از نقش تعیین شده برای وی می شود.

مبانی نظری جانسون

جوهره مبحث 'تحول انقلابی' جانسون تأکید بر استمرار نقشها و ساختهاست. جانسون براساس آرای اصحاب کارکردگرایی، علت بقای جامعه را وحدت ناشی از ارزشهای^{*} مشترک می داند. به نظر وی، اجتماعی که سازمان سیاسی در آن استحکام نسبی یافته است، بوضوح نوعی اجتماع اخلاقی نیز هست؛ زیرا اعضای آن به

3. Burrell, G & Morgan, G. Sociological Paradigms and Organizational Analysis. Heineman, London, 1979
4. Ibid.,

۵. ونوفی. منصور،
فونکسیونالیسم و تغییر
اجتماعی، نامه علوم اجتماعی
جلد دوم شماره یک، زمستان
۱۳۶۹ تهران ص ۲۵۱-۲۳۹.

۶. همان. ص ۲۴۷

* - شایان ذکر است که منظور کارکردگرایی از ارزش همان باورهای اجتماعی است و ضرورتاً ربطی به اصول اخلاقی ندارد.



معیارها، ارزشها و فرهنگ مشترکی معتقد هستند. به تعبیر جانسون، مهمترین عملکرد نظام ارزشی، مشروعیت و مقبولیت بخشیدن به قدرت است. نظام ارزشی نقش و موقعیت اقتدار را در جامعه معین می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد.^۷ جانسون با بهره‌گیری از همین اصول در قالب نظریه سیستمها، به طرح دیدگاه خود در خصوص "انقلاب" می‌پردازد.

طبق نگرش سیستمی جانسون، نظم خصیصه ذاتی جامعه است و هر آنچه برهم زنده نظم باشد، خشونت و انحراف است.^۸ بنابراین نظر، ستیز و تضاد اجتماعی عارضه‌های وارد بر جامعه هستند و ربطی به ساختار قدرت در جامعه ندارند. برطبق این نگرش، نظام اجتماعی سالم می‌تواند ساخت خود را بدون برهم زدن حالت تعادلی خود، تغییر دهد. بر این اساس، پوشش متعارف اجتماع معمولاً به بروز تغییرات کند و کوچکی منجر شود که بالمآل می‌تواند ساخت اجتماعی را متحول سازد. تنها راه علاج تعارضات اجتماعی، ایجاد تحول در نظام ارزشی یا تقسیم کار و یا هر دو است. این گونه تغییر، به نظر جانسون، "تغییر محتاطانه" است.^۹ در غیر این صورت، جامعه دچار "عارضه" انقلاب می‌شود. به تعبیری روشنتر، در دیدگاه سیستمی، زمانی انقلاب ممکن می‌شود که تغییر در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از حمایت عناصر ارزشگذار (فرهنگی) برای مشروعیت بخشیدن به آن محروم باشد. این بدان معنی است که یا وفاق لازم برای تعیین اهداف جامعه حاصل نیامده است یا ابزار برای دستیابی به آن اهداف در جامعه مهیا نیست.^{۱۰} وجود چنین شرایطی، از نظر جانسون، به "انقلاب" به عنوان یک عمل "ضد اجتماعی" که صرفاً راهی است برای "عملی ساختن یک طرح خشونت آمیز"، ختم می‌شود.^{۱۱}

۷. جانسون.

۸. همان. ص ۳۷

۹. همان. ص ۶۶

۱۰. همان. ص ۶۷

۱۱. همان. ص ۸۳ و ۸۶

روانشناسی اجتماعی "تحول انقلابی"

چنانچه جانسون پس از طرح مفروضات فوق، به بررسی روانشناختی پدیده انقلاب می‌پردازد. وی با مطرح کردن مقولاتی چون "عنصر بارز شخصیت"، "روحیه ملی" و "نمونه واحد شخصیت"، جوهره دیدگاه آسیب شناسانه خود را در مورد انقلابات اجتماعی بیان می‌کند. به گفته وی:



در جوامعی که خودگرایی ویژگی بارز افراد تلقی می‌شود، بخش عمده‌ای از پیش‌روانی ناشی از عدم تعادل اجتماعی در گوشه‌گیری و عزت‌گزینی تظاهر می‌کند. در جوامعی که روحیه افراد متمایل به تبعیت از اعتبار است، پدیدار شدن سازمانهای انقلابی دیکتاتوری در شرایط عدم تعادل اجتماعی، دور از انتظار نیست.^{۱۲}

۱۲. همان، ص ۸۳

جانسون همچنین با اشاره به مقوله عوارض درونی شخص، به بحث در مورد نظام شخصیتی نیز می‌پردازد. به تعبیر وی، نظام شخصیتی مجموعه‌ای از استنباطات و اعتقادات شخصی است که در نتیجه تعامل شخص و اجتماع حاصل می‌شود. به نظر وی، مرزبندی گونه‌های شخص بر مبنای تعریفی که ساخت ارزشی برای جنون یا جنایت ارائه می‌دهد، معین می‌شود. به نظر جانسون، جرم، جنایت و دیگر انواع کجروی، از دیدگاه عملکرد اجتماعی، به منزله نوعی بیماری است.^{۱۳} طبق نظر جانسون، «کجروی اجتماعی» ناشی از ساخت ناسعه نیست، بلکه نواقص موجود در ساخت جامعه، مثل تخصیص ناسنسب نقشهای اجتماعی یا وضع و اجرای ناعادلانه قوانین، باعث بروز آنها می‌شود. در وضع نامتعادل، هر کس درجه‌ای از تنش را احساس می‌کند و این می‌تواند او را به ارتکاب اعمالی تشویق کند که پیش از این، در نظر خود وی نیز انحراف‌آمیز بوده است. در این شرایط، از برخی افراد رفتار ضداجتماعی (کجروی) بروز می‌کند. به نظر جانسون، کجروی به دو دلیل ایجاد می‌شود: یکی به علت واکنش نسبت به تنش حاصل از عدم تعادل، و دوم به علت تعارض لاینحل بین شخصیت افراد و تحمیلات فرهنگی.^{۱۴} جانسون همچنین اضافه می‌کند که شرایط نامتعادل به فوریت باعث بروز تغییرات آشکار در رفتار نمی‌شود و به همین دلیل، رهبران سیاسی تا مدت‌ها متوجه وجود شرایط نامتعادل نمی‌شوند. وی اشاراتی نیز به ارتباط نیروهای نظامی و نخبگان قدرت و شرایط عدم تعادل دارد و همه آنها را عوامل «شتابزا» می‌نامد.^{۱۵} به نظر وی، زمانی که اعتماد به رژیم چندان کاهش یابد که استفاده از قدرت سیاسی بیفایده به نظر برسد و اعتبار افرادی که اداره و فرمانروایی بر جامعه را در دست دارند، تنها متکی به استفاده آنان از زور باشد و بعلاوه، تحولی آرام و

۱۳. همان، ص ۸۴

۱۴. همان، ص ۱۰۵ و ۱۱۰

۱۵. همان، ص ۴۸ و ۶۹



منظم نیز در این وضع به چشم نخورد، انقلاب اجتناب ناپذیر خواهد بود.^{۱۶}

جانسون همچنین به دو راه برای جلوگیری از انقلاب اشاره می‌کند. به نظر وی، سازگاری ارزشهای یک جامعه با واقعیت‌های محیطی آن و وجود نقش‌های متعدد برای افراد می‌تواند مانع از بروز فوری انقلاب شود.^{۱۷}

۱۶. همان، ص ۱۱۷

۱۷. همان.

ب) نقد نظریه "تحول انقلابی" جانسون

استانفورد کوهن در تحلیل خود از دیدگاه کارکردگرایی ساختی در مورد انقلاب، به ضعف‌های بنیادین مدل جانسون اشاره می‌کند و می‌گوید:

۱۸. کوهن، ص ۱۴۸

۱۹. فورن، ص ۴

نگرش کارکردگرایی دچار جانبداری خاصی است که بر مبنای آن، فعالیت انقلابی، رفتاری نابهنجار یا منحرف شناخته می‌شود. این نگرش خاص، به فرد کارکردگرا اجازه می‌دهد تا بگوید انقلابات همواره اموری اجتناب پذیرند. این قضیه‌ای است که در بهترین حالت، صحت آن محل تردید است و در بدترین حالت، بیانی است مهمل.^{۱۸}

۲۰. روشه، گ. تغییرات اجتماعی. ترجمه منصور وثوقی. نشر نی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۴

جان فورن نیز در ارزیابی خود از "نسل دوم" که شامل نظریه "تحول انقلابی" جانسون نیز می‌شود، "نظریه‌های جامع" این نسل را، و بخصوص متغیرهای علی چون محرومیت نسبی و عدم تعادل خرده سیستمها را "مبهم"، "غیرقابل مشاهده" و "غیرقابل اندازه‌گیری" می‌شمرد.^{۱۹} گی روشه، جامعه‌شناس کانادایی نیز بر نبود خصیصه پویایی در کارکردگرایی ساختی اشاره دارد و به همین دلیل، آن را ناتوان از درک صحیح ماهیت تغییرات اجتماعی می‌شناسد.^{۲۰}

علاوه بر ایرادات فوق، اشکالات مهمتری نیز بر نظریه جانسون وارد است که می‌توان آنها را به سه دسته روشی، معنایی و نظری تقسیم کرد.

ضعف روشی

ضعف روشی جانسون در این است که وی سعی دارد نظریات خود را با اشاره به آرای لاک و آرنت در زمینه انقلاب توجیه کند، اما در

نهایت، با ارائه تفاسیر تحریلی (Reductionist) عملاً چهارچوب نظری خود را به گفته‌های آمان تحمیل کرده است. برای مثال، به نظر جانسون، نظریه لاک درباره شورش شباهت فراوانی به نظریه‌های معاصر درباره نظام اجتماعی، یعنی نظریه پارسونز دارد. به گفته

وی:

برداشت لاک از مفهوم طغیان و شورش، بسیار به تعریف علوم اجتماعی از این مفهوم شباهت دارد. بدیهی است وی جامعه را مجموعه‌ای تلقی می‌کند که مبنای اخلاقیات و وجدان بشری قرار دارد و استفاده از قوه قهریه را نیز به عنوان حربه نهایی و فقط در زمانی که تمام اعمال و ابتکارات منطقی به بن بست رسیده باشد، می‌توان مجاز تلقی کرد.^{۲۱} این در حالی است که جان لاک در کتاب دوم از دو رساله در باب دولت (پاراگراف ۱۳۲) نه تنها شورش را در شرایطی مجاز، بلکه در شرایط خاصی آنرا به عنوان یک وظیفه سیاسی قلمداد می‌کند.^{۲۲} به قول دیوید رافائل: «... اگر ما حکومت ناعادلی داریم، نظر [لاک] این است که ما محظوم و در واقع موظفیم که آن را با دولت دیگری که عادل است عوض کنیم.»^{۲۳} چنین تعبیری بوضوح مغایر با اصل تعادل پارسونزی است.

یکی دیگر از وجوه ضعیف روشی جانسون، به کارگیری نادرست آرای ماکس وبر است. تفسیر پارسونز و جانسون از نظریات وبر در مورد نقش مسلط ارزشهای اجتماعی، برخاسته از تحلیل‌های خود وبر نیست. وبر به هیچ وجه قائل به مسلط بودن عامل فرهنگ در تحلیل‌های خود نیست، بلکه بوضوح بر اجتناب از تک سبب بینی در تحلیل‌های اجتماعی تأکید می‌ورزد. برای مثال، به نظر وبر، نقش اخلاق پروتستانی در ایجاد تغییر در رفتار جمعی و گسترش روحیه سرمایه‌داری از قرن ۱۶ به بعد در اروپا، باید به عنوان یک عامل در کنار دیگر عوامل دیده شود. بعلاوه، اساساً از نظر وبر، تجربه گسترش سرمایه‌داری و ارتباط آن با تغییر در اخلاق مذهبی یک مورد خاص است و نه یک قانون علمی؛^{۲۴} به این معنی که از نظر وبر، اخلاق پروتستانی نمی‌تواند به عنوان یک عامل تاریخی-اجتماعی در زمانها و مکانهای مختلف در نظر گرفته شود، بلکه صرفاً در چهارچوب تجربه اروپای قرون ۱۶ و ۱۷ قابل توجه

۲۱. جانسون صفحات ۱۱۸ و ۱۱۷

22. Locke, John, Two Treatises of Government, Cambridge University Press, N.Y. NY, 1960, Book II. PP. 232.

23. Raphael, D.D. Problems of Political Philosophy, Macmillan London, 1991, p. 199.

24. Weber, Max, Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism. Macmillan press, London, 1930, pp. 182-183.



است. به عبارت دیگر، وبر برخلاف پارسونز و جانسون، از تعمیم یافته‌های خود به جوامع دیگر احتراز می‌کند. اما پارسونز و سپس جانسون به تبع وی، تعیین‌کنندگی خرده سیستم فرهنگی را به عنوان یک اصل در تحلیلهای خویش به کار می‌گیرند. علاوه بر اینها، حتی اگر تز وبر به عنوان یک قانونمندی اجتماعی پذیرفته شود، این امر صرفاً در مورد نقش تاریخی اخلاق پروتستانی در فراهم آوردن زمینه‌های تحول در مناسبات اقتصادی - اجتماعی در طی سه قرن مطرح است و ربطی به شرایط انقلابی و عوامل مؤثر در فرایند انقلاب ندارد. نظریه اخلاق پروتستانی وبر نه به نظر خود وی در نظریه پردازی انقلاب قابل به کارگیری است و نه در چهارچوب مفهومی نظریه سیستمها قابل بهره‌گیری برای نظریه‌سازی است. جانسون با رجوع به تز اخلاق پروتستانی هم نظریه وبر را مخدوش کرده است و هم رابطه بسیار مبهمی نیز بین مفهوم ارزش و مقوله ایدئولوژی برقرار کرده است.

ضعف معنایی:

دومین دسته از اشکالات نظریه جانسون اشکالات معنایی است. از جمله می‌توان به وجود ابهام در محتوای مفاهیم خرده فرهنگ و ایدئولوژی و بی‌انسجامی در کاربرد نظری این مفاهیم در ارتباط باهم اشاره کرد. جانسون این مفاهیم را که هر یک متکی بر مبانی نظری و پارادایمی متفاوتی هستند، به جای یکدیگر استفاده می‌کند. در عین حال، تعابیر مختلف جانسون از مفهوم ایدئولوژی هیچ ارتباط منطقی یا معنایی با یکدیگر ندارند. جانسون در کتاب تحول انقلابی، دست کم شش تعبیر متفاوت ولی بی‌ارتباط با هم برای ایدئولوژی ارائه می‌کند. وی ایدئولوژی را با یک پیش زمینه سیستمی به عنوان آن ساخت ارزشی که با ساخت ارزشی موجود متفاوت است و در شرایط عدم تعادل نیرو می‌گیرد، تعریف می‌کند، اما در تعریفی روانشناختی، از آن به پاسخ به فشارها، تعبیر می‌کند. او در جایی دیگر، در چهارچوب آسیب‌شناسی اجتماعی، ایدئولوژی را مستقیماً زاینده ابهام در مسیر پویای اجتماعی می‌شناسد، اما با تعبیری کارکردگرایانه، می‌گوید: ایدئولوژی را افرادی خلق می‌کنند که دارای انگیزه‌هایی ناشی از نیازهای روانی و

تنهایی حاصل از عدم تعادل اجتماعی یا مجموعه‌ای از اینها هستند^{۲۵}؛ و باز در جای دیگر برخلاف این همه می‌گوید: «ایدئولوژی هنگامی که به چنان درجه‌ای از تکامل دست یابد که بتواند به یک ایدئولوژی انقلابی تبدیل شود، سه عنصر هدف، وسیله و ارزش را شامل خواهد شد. و ایدئولوژی انقلابی یعنی برنامه‌ای برای ایجاد تحول فوری در وضع فعلی»^{۲۶}.

در مورد مفهوم «انقلاب» نیز همین ضعف وجود دارد. جانسون در جایی مطرح می‌کند که وجود نقش‌های متعدد، به عنوان یکی از ویژگی‌های جامعه مدرن، مانع از بروز فوری انقلاب می‌شود، اما در جایی دیگر می‌گوید که انقلاب معمولاً در جوامع مدرن‌تر روی می‌دهد.^{۲۷} جانسون در استفاده از مفهوم «طبقه» نیز دچار مشکل است. شایان ذکر است که اساساً در دیدگاه کارکردگرایی، ساختار جامعه بر اساس نقش‌ها تعیین می‌شود، نه شکل بندهای گروهی. اما جانسون در مورد تمایل به ایجاد تغییر در جامعه از چهارچوب مفهومی نگرش طبقاتی که هیچ جایگاهی در نگرش سیستمی و کارکردی وی ندارد، استفاده کرده، می‌گوید:

علايق خفته برای تسير ساخت موجود - علايقی که همواره در بطن طبقات پایین‌تر اجتماع به صورت خفته وجود دارد - روی به آشکار شدن می‌نهند.^{۲۸}

ضعف نظری

مکتب کارکردگرایی ساختی که جانسون مدعی بهره‌گیری از مفروضات آن است، از زوایای مختلفی، مورد انتقاد قرار گرفته است؛ از جمله اینکه این مکتب دارای خصوصیت غیرتاریخی است و در برخورد با تغییر اجتماعی و ستیز اجتماعی، بسیار ضعیف است.^{۲۹} طبق نظر برخی از منتقدان، کارکردگرایی ساختی تمایلی جدی به نادیده گرفتن متن تاریخی مباحث و مواد مورد مطالعه خود دارد. در مباحث صاحب‌بنظران این مکتب، به رغم اشارات مکرر به مثالهای تاریخی، روش کار «ساختار» غیر تاریخی است. در چهارچوب این مکتب، تحولات دراز مدت تاریخی با عنوان فرایند تنوع ساختی - کارکردی تبیین می‌شود و به کنشگرانی که در متن چنین فرایندهایی هستند، هیچ توجهی نمی‌شود^{۳۰}؛ به عبارت دیگر، مفهوم «تغییر» در

۲۵ جانسون، ص ۳۲.

۲۶ همانجا، ص ۳۳.

۲۷ همانجا، ص ۳۵.

۲۸ همانجا، ص ۳۷.

29. Mouzelis, Nicos.
In Defence of Grand
Historical Sociology.
B.T.S. Vol. 45-No
1, p. 32, 1995.

30. Rizer, George,
Sociological
Theory, A.A. Knopf
, N.Y. 1988. p.222.



چهارچوب مفهومی این مکتب به معنی تغییر یک نوع ترکیب از عناصر کارکردی به نوع دیگر انگاشته می‌شود. به نظر سی.رایت میلز که در نقد کارکردگرایی پیشگام بوده است، نظریه پردازان این مکتب آنچنان شیفته جنبه‌های نحوی کلمات هستند که اصلاً توجهی به معانی و اشارات ضمنی آن کلمات نمی‌کنند و مسأله قدرت و نهادهای سیاسی و اقتصادی را مورد توجه قرار نمی‌دهند. به نظر میلز، پارسونز به جای توجه به نهادهای گوناگون، فقط به مسأله مشروعیت بخشیدن به نظام موجود توجه دارد. در نظریه پارسونز، نمی‌توان سؤالی‌های تجربی را از قبیل اینکه نهادهای موجود تا چه حد و در چه شرایطی در یک جامعه مشروعیت پیدا می‌کنند، مطرح کرد. مفهوم "نظم هنجاری" تا جایی که مورد توجه این نظریه پردازان است، مبین این نکته است که تمام شکل‌های قدرت اساساً مشروعیت دارند. آنان تصور می‌کنند که به مجرد اینکه نظام توقعات نقش‌های اجتماعی در یک جامعه استقرار یافت، آن نظام خودبه خود مشروعیت پیدا می‌کند و دیگر نیازی به تبیین ماهیت استمرار تمایلات متقابل نیست. در چهارچوب این مکتب، موضوع "تضاد" نیز اصلاً در نظر گرفته نمی‌شود. تضادهای نهادی، عصیان‌های پر دامنه و انقلابات اجتماعی، به طور کلی، نادیده گرفته می‌شود. در حقیقت، فرض بر این است که به محض اینکه نظام اجتماعی تثبیت شد، آن نظام خودبه خود پایدار و متعادل می‌شود.^{۳۱} دیگران نیز انتقاداتی در مورد نادیده گرفته شدن موضوع دگرگونی اجتماعی در کارکردگرایی ساختی، مطرح کرده‌اند. رابرت لور در مطالعه خود در مورد دیدگاه مکاتب مختلف جامعه‌شناسی در مورد دگرگونی اجتماعی، نادیده گرفته شدن این مقوله را در مباحث کارکردگرایی ساختی، ناشی از ماهیت خود این مکتب می‌داند. به نظر وی، در چهارچوب این مکتب، دگرگونی، یک انحراف و یک تجربه آسیب‌زا تلقی می‌شود.^{۳۲}

از دیگر ضعف‌های نظری نظریه تحول انقلابی رابطه بین ارزش، تعادل، ایدئولوژی و انحراف اجتماعی است. جانسون قائل به وجود رابطه خاصی بین ارزش و تعادل از یک سو، و ایدئولوژی و انحراف از سوی دیگر است. به رغم مشکل معنایی جانسون در به کارگیری مفهوم ایدئولوژی، در اینجا بحث در مورد این دو

۳۱. میلز. سی. رایت، تصور جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالمعبود انصاری، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۵

۳۲. لور، ربرت. دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی، ترجمه ک. سید امامی مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۳، ص ۷۷.

رابطه از نظر محتوایی است. دو رابطه مذکور از دو نظر دچار اشکال است. رابطه نظری بین 'ارزش' و 'ایدئولوژی' با 'تعادل' و 'انحراف' همانگو و متناقض است. همانگویی این دو گونه رابطه نتیجه نبود ملاک مستدل است. چنانکه سی.رایت میلز اشاره کرده است، مباحث کارکردگرایان مبتنی بر مفروضات خود آنهاست و نه حاصل استنتاجات تجربی یا استدلالهای نظری. ارتباط فرض شده بین 'ارزش' و 'تعادل' یا 'ایدئولوژی' و 'انحراف' حاصل ذهنیت خاص کارکردگرایان است و نه مبتنی بر مبنایی دیگر. تناقض موجود در این رابطه دوگانه به این نکته برمیگردد که مفهوم 'ارزش' که در مجموعه نظری جانسون دارای محوریت است، چیزی نیست جز همان ایدئولوژی. منتها ایدئولوژیک بودن 'ارزشها' یا مورد غفلت جانسون قرار گرفته یا وی از آن اجتناب کرده است. در هر دو حال، وی دچار تناقض است؛ زیرا ارزش را عامل ثبات و تعادل نظام سیاسی می‌داند؛ یعنی کارکردی ایدئولوژیک - به تعبیر ما، نهایی - برای ارزشها قائل است، اما در عین حال، ایدئولوژی را عامل ایجاد انحراف اجتماعی می‌شناسد.^{۳۳} نکته آخر اینکه جانسون در تدوین نظریه 'تحول انقلابی' خود، ابتدا با مفروضات جامعه‌شناسی کارکردی شروع می‌کند، اما به نتایج روانشناختی در مورد انقلاب می‌رسد. وی با مطرح کردن خلأ 'وفاق'، مبنا را فرهنگ سیاسی قرار می‌دهد، اما در آخر علت انقلاب را کجروی می‌شناسد و در طول بحث نیز هیچ شیوه تحلیل معینی برای نشان دادن رابطه بین این دو مقوله به کار نمی‌گیرد.

۳۳. جانسون، ص ۹۰-۸۹

نتیجه

اگر نظریه را گفتاری بپنداریم که حاصل استفاده از ابزار علمی برای آزمون فرضیاتی درباره پدیده‌ها یا روابط بین آنهاست، 'تحول انقلابی' جانسون را نمی‌توان یک نظریه نامید؛ زیرا آنچه وی تحت این عنوان ارائه می‌دهد، صرفاً استنتاجاتی مبتنی بر مجموعه‌ای از مفروضات است که فاقد الزامات نظریه سازی است. جانسون دو اصل 'تعیین‌کنندگی ارزشها' و 'ذاتی بودن تعادل' را که از عناصر اصلی دیدگاه کارکردگرایی ساختی در مورد جامعه هستند، مفروض انگاشته است، در حالی که این گونه مفروضات پایه و



اساس کافی برای تأمین الزامات نظریه‌سازی اجتماعی ندارند. از طرف دیگر، رفتارگرایی مفرط جانسون اجازه تحلیل صحیح از ماهیت کنشهای جمعی را از وی گرفته است. جانسون اساساً به دنبال درک علل یا منشأ انقلابات نبوده است، بلکه از پیش، انقلاب را شاخص انحراف و کجروی اجتماعی می‌دانسته و آن را به همین عنوان مورد بررسی قرار داده است.

علاوه بر مشکلات فوق، می‌توان به ضعفهای نظریه تحول انقلابی در سه زمینه معنانشناسی، روش‌شناسی و نظریه‌سازی، اشاره کرد. از نظر معنایی، نظریه جانسون فاقد استمرار در به کارگیری واژگان است. تعابیر متعدد و ناهمخوان وی از 'ایدئولوژی' و 'انقلاب' بیانگر ضعف عمده‌ای در مفهوم‌شناسی وی است. از نظر روش‌شناسی، وی دچار تقلیل‌گرایی از یک سو، و تحمیل آرای خود بر اندیشمندان نامی از سوی دیگر، شده است. از نظر محتوایی، بروز آشکار ضعف نظری تحول انقلابی را می‌توان در ایجاد رابطه نظری بین 'ارزش'، 'ایدئولوژی'، 'تعادل' و 'انحراف' دید.

نهایت اینکه حداکثر کاری که جانسون در تحول انقلابی انجام داده، تلفیقی سست و بی‌انسجام از مفروضات جامعه‌شناختی با مقولات روانشناختی، برای ارائه تفسیری آسیب‌شناسانه از انقلاب است.

پرتال جامع علوم انسانی

